

بررسی جایگاه طبقه کارمند در داستان‌های صادق هدایت

دکتر مجید پویان^۱

چکیده:

در داستان‌های صادق هدایت طبقه کارمند، طبقه نوظهوری به شمار می‌رود که یکی از پیامدهای نوسازی دولت در دوره رضا پهلوی است. پیدایش این طبقه به دلیل تجددگرایی‌های دولت در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دیوان‌سالاری است. از آنجا که این تحولات موجب پیدایش نظم نوین طبقاتی و زوال نظام کهن طبقاتی می‌گردد، طبیعی است که طبقات بانفوذ سنتی، نگرشی انتقادی و از سر انکار و تحقیر به این طبقه داشته باشند. موضعگیری انتقادی نخبگان اقتصادی، سیاسی سنتی مانند حاجی‌ابوتراب در داستان *حاجی‌آقا* نسبت به کارمندان عالی‌رتبه دولتی برآمده از این تغییر معادلات قدرت اقتصادی، سیاسی است.

تصدی مناصب کلان و عالی به وسیله کارمندان دولت زمینه‌های سوءاستفاده، ارتشاء و اختلاس را در سطوح کلان به وجود می‌آورد؛ چنانکه این مفاسد از دستاویزهای طبقات سنتی برای نقد طبقه کارمند و در اصل انتقاد از سیاست‌های تجددطلبانه دولت به شمار می‌آید.

واژگان کلیدی: داستان‌نویسی معاصر، صادق هدایت؛ طبقه کارمند، جامعه‌شناسی ادبیات

مقدمه

طبقه کارمند در ایران، برآمده از توسعه زندگی شهری و دیوان‌سالاری در دوره پهلوی اول است. یکی از اقدامات رضا شاه تمرکز اداری و ایجاد بوروکراسی بود. او با ایجاد بوروکراسی جدید دولتی نظم نوین خود را تقویت کرد و به تدریج مجموعه غیررسمی مستوفیان قدیم، میرزاهای موروثی و ... را به صورت نودهزار کارمند دولت تمام‌وقت در ده وزارتخانه: امور خارجه، دادگستری، دارایی، فرهنگ، بازرگانی، پست و تلگراف، کشاورزی و راه و صنایع درآورد. روند اصلاحات آموزشی او نیز منجر به گسترش قشر اجتماعی جدیدی شد که بخش اعظم آنها جذب بوروکراسی دولتی شدند. (کسرابی، ۱۳۷۹، ص ۴۲۶، ۴۱۹)

در دوره قاجار دستگاه دیوان‌سالاری در انحصار شاهزادگان قاجاری و دودمان‌های دیوانی قدیمی بود، اما در دوره پهلوی این انحصار فرو می‌ریزد و افرادی تحصیل کرده که خاستگاه طبقاتی اشرافی نداشتند، نیز به این طبقه می‌پیوندند. (کسرابی، ۱۳۷۹، ص ۴۱۶؛ صبوری، ۱۳۸۰، صص ۸۱-۵۵)

در داستان‌های هدایت در حالی که طبقات سنتی در حال فروپاشی و از دست دادن اقتدار سنتی خود هستند، طبقه کارمند به رشد و توسعه روز افزون خود ادامه می‌دهد. ازین رو گاهی هدایت در داستان‌هایش رویکردی انتقادی به این طبقه نورسیده دارد.

کارمندان عالی‌رتبه

این بخش از کارمندان داستان‌های هدایت به دلیل وابستگی تام به دولت نوظهور رضاشاه یکی از مظاهر حکومت نورسیده به شمار می‌آیند. از آنجا که دولت مرکزی بسیاری از مناصب مهم و کلان و تصمیم‌گیری‌های بنیادین خود را به عهده این گروه گذاشته، نوک پیکان انتقاد مخالفان حکومت و سیاست‌های دولت مرکزی متوجه این طبقه است.

کارمندان عالی‌رتبه داستان‌های هدایت به دلیل پیوند تنگاتنگ با دولت مدافع سیاست‌های طبقه حاکم‌اند. آنان متملق، مجبزی‌گوی و فرصت‌طلب هستند و بنا به پایگاه شغلی از امتیازات بسیار در زمینه‌های اقتصادی و تجاری بهره‌مندند. فساد اداری در سطوح بالا در میان آنان رواج دارد؛ فقط کارمندان عالی‌رتبه‌ای که خاستگاه طبقاتی اشرافی اصیل داشته باشند، کارمندانی سلیم‌النفس، درستکار و متفاوت از دیگران توصیف می‌شوند. طیف طبقاتی کارمندان عالی‌رتبه را عموماً نظامیان فرادست، وزیران، نمایندگان مجلس و نخبگان سیاسی تشکیل می‌دهند.

در داستان بن‌بست^۲ شریف کارمند عالی‌رتبه‌ای است که دارای شخصیتی فردیت‌یافته است. او با دیگر رؤسای ادارات تمایز بسیار دارد. تصدی ریاست اداره مالیّه آباچه بر اثر سوابق کار و طیّ طبیعی مراتب اداری اوست. تحرک طبقاتی او برخلاف دیگر کارمندان عالی‌رتبه به دلیل شایستگی و صلاحیت است:

«او در سنّ چهل‌وسه سالگی پس از طیّ مراحل ظنّاطی، دفترداری، کمک‌محاسب و غیره به ریاست مالیّه آباچه انتخاب شده بود.» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۴۱)

شریف کارمندی درستکار و صداقت‌پیشه است. او اخلاق و رفتاری کاملاً متمایز از دیگر کارمندان میان‌رتبه و هم‌تراز خود دارد. وی با آنکه ریاست اداره مالیّه است، شمّ اقتصادی و روحیه پول‌پرستی ندارد:

«گاهی ویرش می‌گرفت؛ اصلاً سرکار نمی‌رفت. چون او نسبت به همه چیز بی‌اعتنا و لابلالی شده بود و به همین جهت از سایر رفقای همکارش که پررو و زرنگ و دزد بودند، عقب‌افتاده بود. چیزی که در زندگی باعث عقب‌افتادن او شده بود... خوش‌طینتی و دل‌رحمی او بود.» (هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۴۲)

دیگر ویژگی شریف این است که مانند دیگر رؤسا علاقه‌ای جاه‌طلبانه به میز ریاست ندارد: «نشستن پشت میز اداره برای او عادت ثانوی و یک نوع وسواس شده بود، از این رو مایل نبود که میز اداره را از دست بدهد.» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۲، ۴۹، ۴۴)

هدایت در برابر شخصیت درستکار شریف، چهره‌ای دیگر از رؤسای ادارات را نیز در همین داستان نشان می‌دهد: «در اداره تمام وقت شریف پشت میز قهوه‌ای رنگ‌پریده، در اطاق بالاخانه اداره مالیّه، می‌گذشت. خمیازه می‌کشید؛ لغت لاروس را ورق می‌زد و عکس‌های آن را تماشا می‌کرد؛ سیگار می‌کشید یا سرسرسی به کاغذهای اداره رسیدگی می‌کرد... ولی در خارج از اداره برخلاف رؤسای ادارات که شب‌ها دور هم جمع می‌شدند و بساط قمار را دایر می‌کردند، او با همکاران و رؤسای سایر ادارات مروده و جوششی نشان نمی‌داد؛ کناره‌گیری و گوشه‌گیری اختیار کرده بود.» (هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۴۳)

علت گوشه‌گیری شریف تجربیات تلخ گذشته، یک رشته عدم موفقیت، دوندگی‌های بی‌هوده، عشق‌های ناکام و شکست در ازدواج و مناسبات زناشویی است. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۲، ۴۹، ۴۴) او هم‌چنین از چهره نازیبای خود در رنج است و به همین دلیل خود را از مردم جدا نگه می‌دارد. (هدایت، ۱۳۸۳، ص ۴۸، ۵۰)

شریف مالک‌زاده‌ای است که سخاوت و استغنای طبع دارد و چندان به مال و ثروت دنیا اعتنایی نمی‌کند: «شریف برای امرار معاش احتیاجی به پول دولت نداشت و پدرش به قدر بخور و نمیر برای او گذاشته بود که به اصطلاح تا آخر عمرش آب باریکی داشته باشد و شاید اگر گشادبازی نمی‌کرد و پیروی هوا و هوس را نکرده بود، بیشتر از احتیاج خودش را هم داشت.» (هدایت ۱۳۸۳، ص ۴۲)

شریف برخلاف خاستگاه طبقاتی فنودالی‌اش نگرشی انتقادی به فنودالیسم دارد، او پس از سال‌ها دوری به زادگاهش، آباچه، برمی‌گردد و شاهد چپاول رعیت و استثمار دیرپای کشاورزان به وسیله مالکان می‌شود:

«پس از مراجعت همه چیز به نظر شریف تنگ، محدود، سطحی و کوچک جلوه می‌کرد. به نظرش همه افراد ساییده‌شده و کهنه می‌آمدند... حواس آنها متوجه کلاهبرداری، چاپیدن رعایای خود، محصول پنبه و تریاک و گندم... خودشان شده بود.» (هدایت ۱۳۸۳، ص ۴۲)

خصوصیات اخلاقی شریف نیز مانند همه اشرف‌زادگان نجیب و اصیل داستان‌های هدایت با توده مردم متفاوت است. او برخلاف دیگر کارمندان پررو، وقیح، سرزباندار و فرصت‌طلب نیست. تأثیر خاستگاه طبقاتی شریف را می‌توان در این ویژگی اخلاقی‌اش دید:

«اگر پررو، خوش‌مشرّب و سرزباندار و بی‌حیا مثل دیگران بود، حالا یادبودهای گواراتری برای روز پیری‌اش اندوخته بود.» (هدایت، ۱۳۸۳، ص ۴۸)

شریف مالک‌زاده‌ای است که با تحرک افقی یا نزولی از طبقه فنودالی به طبقه کارمند انتقال یافته. برخی

ویژگی‌های اخلاقی او برآمده از پایگاه طبقاتی خانوادگی‌اش است. انتقال او از طبقه‌ای سنتی و در حال افول به طبقه‌ای جدید و رو به توسعه اقدامی برای ابقای «من» طبقاتی اوست. علت مردم‌گریزی، بیگانگی و غریب‌وار بودن او در میان جمعی دله‌دزد و نابکار شاید برآمده از این تحرک طبقاتی ناگزیر و ناخواسته باشد. ۴. رخوت و تنبلی‌ای که در کردار و رفتار شریف دیده می‌شود، صفت مشترکی است که در میان دیگر اشراف‌زادگان داستان‌های هدایت وجود دارد؛ مانند راوی زنده به گور (هدایت، زنده به گور، ۱۳۸۳، ص ۱۱) و داستان تاریک‌خانه (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۲۶)

هدایت در داستان میهن‌پرست [۵] با آفرینش شخصیت سیدنصرالله، کارمند عالی‌رتبه، چهره‌ای کاملاً متعارض با شخصیت شریف در داستان بن‌بست را ارائه می‌کند. سیدنصرالله از فضیلتی مقرب و متملق دربار رضاشاه است که مورد توجه خاص ذات ملوکانه همایونی قرار دارد. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷) وی که فردی محافظه‌کار و ترسو است، از هرگونه حرکتی که زندگی بی‌دغدغه و آرام او را مختل کند، پرهیز می‌نماید، اما او به عنوان یک کارمند در برابر امر اداری مافوق خود مجبور به اطاعت و فرمانبری است، هر چند آن فرمان مطابق میل و خواسته باطنی او نباشد.

حکیم‌باشی‌پور، رئیس فرهنگستان و کارمند مافوق او، مأموریتی اداری را به سیدنصرالله پیشنهاد می‌کند که ناچار به پذیرفتن آن است. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷) سیدنصرالله در دل خود بغض و کینه شدیدی نسبت به حکیم‌باشی‌پور احساس می‌کند، زیرا او را فرصت‌طلب، کم‌سواد و شارلاتان می‌داند. سیدنصرالله خود نیز انبانه‌ای از معلومات فسیل‌شده و به‌دردنخور است و در خطابه و نویسندگی ذوقی ندارد. با این همه به عنوان دانشمندی درباری تبلیغاتچی رضاشاه و اقدامات شگفت‌انگیز اوست. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶-۱۴۷)

حکیم‌باشی‌پور نمونه‌ای از کارمندان عالی‌رتبه‌ای است که با همه ناشایستگی و بی‌کفایتی از انواع مزایای قانونی و غیرقانونی بهره‌مندند. [۶] آنان اعوان و اذنابی دارند که در مقام فضیلت و کاردانی‌شان قلم‌فرسایی می‌کنند:

«یاد حکیم‌باشی‌پور افتاد که روزبه‌روز گردش کلفت می‌شد و سنگ خودش را دائم به سینه می‌زد؛ در صورتی که بی‌سواد و شارلاتان بود. آیا همه مینوت‌هایی که از اطاقش برمی‌گشت، پُر از غلط و اشتباهات صرف و نحوی نبود؟... ترجمه غلط کارلایل را از داماد جهودش امانت می‌گرفت و کنفرانس می‌داد. کتاب ضد اسلامی کشف می‌کرد و از طرف دیگر کوس تجدد و لامذهبی می‌زد. در روزنامه‌ها اسمش را هم ردیف اسم افلاطون و سقراط و بوعلی و فردوسی و سعدی و حافظ و غیره چاپ می‌کرد!» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵)

اما حکیم‌باشی‌پور که حضورش در صدر مناصب عالی دولتی مشکوک است، تنها نیست. او یاران و نوچه‌های بسیار دارد که درجه فضل و شهرت او را در بوق و کرنا می‌دمند. (صادق هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶) نوچه‌های حکیم‌باشی‌پور از امکانات دولتی برای چاپ کتاب و اظهار فضل و نویسنده بودن استفاده می‌کنند. با عنوان مبهم مطالعه با پول ملت در اروپا می‌چرند و با هوچیگری و هیاهو فضایل رئیس خود را تبلیغ می‌کنند. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶)

سیدنصرالله اما حکیم‌باشی‌پور و نوچه‌هایش را مشت‌تازه‌به‌دوران‌رسیده که نمایش‌های لوس و بی‌مزه می‌دهند، می‌داند. در حقیقت پیدایش طبقه کارمند که در پی توسعه زندگی شهرنشینی و دیوان‌سالاری دولتی است، فرصت و مجال لازم را به عده‌ای شارلاتان، بی‌سواد، معلوم‌الحال اما متملق و چاپلوس می‌دهد تا با هوچیگری و قیل و قال بار خود را ببندند و ثروت‌های ملی را حیف و تباه کنند. ۷. اما حکیم‌باشی‌پور و سیدنصرالله، هر دو، باید به اطاعت کورکورانه از قوایی برتر تن دردهند:

«سیدنصرالله... در طی تجربیات زندگی برخورده بود که نان و آش در همین هوچی‌بازی‌های یک مشت تازه‌به‌دوران‌رسیده و نمایش‌های لوس پیدا می‌شود که خاک در چشم عوام می‌پاشند؛ مردم را گول زده و کیسه را پر پول می‌سازند، و آنکھی مگر خود او را وادار نکردند که در «پرورش افکار» برای دوره مشعشع ملاحی بکنند؟» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶)

در حقیقت طبقه حاکم با توسعه بوروکراسی دولتی و استخدام برخی فضلا و ادبا و تعدادی بی‌سواد شارلاتان، و اعطای برخی امتیازها به آنان دستگاه تبلیغاتی عریض و طویلی ایجاد می‌کند که وظیفه اصلی‌شان مشروع‌سازی قدرت سیاسی دولت و اقدامات تجدیدطلبانه و کارساز آن از طریق قلم‌فرسایی‌ها و ایراد خطابه‌ها و نطق‌های آتشین است.^۸

در داستان میهن‌پرست سرانجام مأموریت اداری سیدنصرالله به مرگ او می‌انجامد. سیدنصرالله که در راه سفر هند سوار کشتی می‌شود، محض احتیاط سینه‌بند نجات را می‌بندد تا در صورت غرق شدن احتمالی کشتی خطری او را تهدید نکند. او که چندان به چند و چون بستن سینه‌بند آگاه نیست، اشتباهی سینه‌بند را به دور گردن خود می‌اندازد و بر اثر فشار آن خفه می‌شود! صبح پیکر بی‌جان او را در اطاقش پیدا می‌کنند. حکیم‌باشی پور در مراسم بزرگداشت سیدنصرالله حضور می‌یابد و از او با عنوان «میهن‌پرست و فرزند پرافتخار مام میهن» یاد می‌کند (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸)

«دو ماه بعد در کوچه حمام وزیر جمعیت انبوهی دور مجسمه سیدنصرالله ایستاده بود که با یک دست اشاره به سوی هندوستان کرده، زیر پایش خفاشی، علامت جهل، در حال نزع بود. آقای حکیم‌باشی پور با قیافه متأثر و متآلم کنار مجسمه روی منبری ایستاده بود، نطق مفصلی در مناقب آن مرحوم ایراد می‌کرد. در ضمن نطق، مکرراً اشاره به آن فاجعه ناگوار فراموش‌نشده و فقدان آن هشتمین سبعة دنیا، فیلسوف دهر و دریای علم نمودند. سپس نونهالان و نوباوگان میهن را مخاطب قرار داده، نتیجه گرفت: شما باید پیوسته کردار، گفتار و پندار این نابغه میهن‌پرست را که در راه میهن‌فداکاری و شهامت بی‌نظیری از خود بروز داده و عاقبت شربت شهادت را چشیده سرمشق خویش قرار بدهید...» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹)

مُرده سیدنصرالله، عضو عالی‌رتبه طبقه کارمند، نیز وسیله تبلیغات برای دیگر اعضای این طبقه است تا هرچه بیشتر در فضیلت‌های دولت و طبقه حاکم در اشاعه میهن‌پرستی و فرهنگ‌پروری داد سخن بدهند. هدایت در داستان میهن‌پرست به نقد عملکرد فضلالی متملق و کم‌سواد درباری می‌پردازد که وظیفه‌شان مشروع‌سازی اقدامات رضاشاه و کمک به ثبات و افزایش اقتدار سیاسی دولت مطلقه اوست. سیدنصرالله و حکیم‌باشی پور در حقیقت ایدئولوگ‌های حکومت‌اند که با استفاده از ابزار تبلیغاتی (سفر تبلیغی، نطق و خطابه و مقالات تأییدکننده) مقدمات مشروع‌سازی سیاسی حکومت را فراهم می‌آورند. این نقش را عمدتاً روشنفکران وابسته به حکومت نیز ایفا می‌کنند. مارکس معتقد است که تقسیم کار در طبقه حاکم به صورت تقسیم کار فکری و کار مادی خود را نشان می‌دهد تا آنجا که در درون این طبقه یک بخش همچون اندیشمندان طبقه (ایدئولوگ‌های فعال و مفهوم‌آفرین آن که زندگی خود را از راه ایجاد پندارهای طبقه حاکم درباره خودش می‌گذرانند) درمی‌آیند. (احمدی، ۱۳۷۹، ص ۶۲۰)

مدیران کل، وزیران، معاونان و اعضای عالی‌رتبه طبقه نظامی نیز عملکردی شبیه دیگر کارمندان فرادست آثار هدایت دارند. پایگاه شغلی و اختیارات آنان و امتیازهایی که بجا و نابجا می‌گیرند، موجب می‌شود که طیبی ایرانی به وسوسه کسب منصب وکالت و مدیرکلی بیافتد، در حالی که دکتر تولوزان، طیب خارجی، سخت سرگرم مطالعه و پژوهش است. (هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷) دغدغه طیب ایرانی برای تغییر پایگاه طبقاتی از طبقه پزشکان به کارمندان عالی‌رتبه، تحرک طبقاتی صعودی از طبقه متوسط به طبقه عالی است. در این تحرک طبقاتی پایگاه ویژه کارمندان عالی‌رتبه دولتی که هم منافع اقتصادی سرشار دارند و هم مصدر تصمیم‌گیری‌های کلان‌اند، نقش اساسی دارد.

در داستان حاجی‌آقا زندگی وزیران و وکلا زندگی‌ای اشرافی تصویر می‌شود که اختلاف بسیار با زندگی مردم معمولی دارد. حاجی‌ابوتراب که خود بازرگانی صاحب‌نفوذ است، از این که مورد احترام وزیر مالیه وقت است، ابراز خرسندی می‌کند (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۱۳) اگرچه او همه اطرافیان رضاشاه، وکلا، وزرا و معاونان ادارات و رئیس شهربانی را نیز دزد و رشوه‌خوار قلمداد می‌کند (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۱۰۵) با این همه حاجی‌ابوتراب نفوذ خارق‌العاده‌ای

در میان طبقه کارمند دارد، چنانکه بسیاری از کارمندان میان‌پایه از او می‌خواهند که مناصبی بالاتر را برای آنان فراهم (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۱۳) کند، مانند مزلقانی که می‌خواهد عضو سفارت ایران در واشنگتن شود (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۱۱۰) یا سرهنگ بلندپرواز که به یمن حمایت حاجی آقا به درجه تیمساری می‌رسد. (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۲۶)

در داستان حاجی آقا سرتیپ الله‌وردی، عضو عالی‌رتبه طبقه نظامی، موفق می‌شود زمین‌های قنات آباد حاجی را به اندک بها بخرد (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۵۲) که با توجه به نفوذ و اعتبار حاجی ابوتراب این اقدام نشان‌آور جگرگیری اقتدار طبقه نوظهور نظامیان وابسته به طبقه حاکم است.

کارمندان میان‌رتبه و پایین‌رتبه

کارمندان متوسط و فرودست در داستان‌های کوتاه صادق هدایت معمولاً از مفاسد کارمندان عالی‌رتبه به دورند، زیرا پایگاه شغلی آنان مجال و زمینه سوءاستفاده‌های آن‌چنانی را به ایشان نمی‌دهد. تحرک طبقاتی یا استخدام آنان در اداره وابستگی مستقیم به توصیه‌نامه و سفارش افراد بانفوذ دارد. مأموریت‌های اداری دور و دراز معمولاً به آسیب‌پذیری آنان و به ویژه خانواده‌هایشان می‌انجامد. ایشان در مقام عضو طبقه‌ای نوظهور گاهی تظاهر به ثروتمندی می‌کنند، از این رو خودآرا، پر ادا و اطوار، متملق و تازه‌به‌دوران‌رسیده توصیف می‌شوند. این گروه از کارمندان آثار هدایت مجیزگوی کارمندان عالی‌رتبه‌اند و چنانچه مورد توجه اعضای عالی‌رتبه قرار بگیرند، توجه و احترام دیگر کارمندان را نیز جلب می‌کنند. در میان کارمندان متوسط و رده‌پایین آثار هدایت کارمندانی که خاستگاه طبقاتی اشرافی و نجبایی داشته باشند، از صفات نابهنجار دیگر کارمندان معمولی به‌دورند؛ نمونه آن میرزااحسینعلی است در داستان مردی که نفسش را کشت که با آنکه کارمندی متوسط است، فردی فرهیخته، مؤذب، آراسته، با مناعت طبع و مقبول است. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، صص ۱۳۷-۱۳۶).

در داستان *دون ژوان* کرج جوانی اداری که به تعریض از او با نام «دون ژوان» یاد می‌شود، نمونه‌ای از اعضای میان‌رتبه طبقه نوظهور کارمند است. او به دیگران فخر می‌فروشد و تظاهر به ثروتمند بودن و تجلدمآبی می‌کند: «*زندمان به طعنه اسمش را «دون ژوان» گذاشته بودند؛ از این جوان‌های مکش مرگ‌مای معمولی و تازه‌به‌دوران‌رسیده اداری بود. لباسش خاکستری، شلوار چارلستون گشاد مد شش سال قبل پوشیده بود. سرش غرق بریاتی‌ن بود و یک انگشتر الماس بدلی به دستش که ناخن‌های مانیکور شده داشت، برق می‌زد.*» (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۲۹-۳۰)

دون ژوان نمونه کسانی است که فقط از طریق پایگاه شغلی منزلتی اجتماعی پیدا کرده‌اند، و گرنه او از همه صفات پسندیده و فضیلت‌ها عاری و بی‌بهره است. تجلدمآبی دون ژوان صوری، تقلیدی و تا حدودی بیمارگونه است. راوی، خودآرایی بیمارگونه او را برآمده از قوای کوری می‌داند که او را با محیط (کاری) وفق می‌دهد. هدایت در شخصیت دون ژوان تقلید صوری طبقات پایین از هنجارهای طبقات فرادست را به نقد می‌کشد. دون ژوان مدام دروغ می‌گوید و تظاهر به ثروتمندی می‌کند. در نگاه هدایت عملکرد طبقات فرودست و نوظهور اما روبه‌کمال را در برابر طبقات فرادست روبه‌زوال به تمسخر می‌گیرد:

«*دون ژوان نسبت به قضایایی که مربوط به او می‌شد، کیکش نمی‌گزیذ و کاملاً برایش طبیعی بود. من فهمیدم که حرف‌های بی‌سر و ته، اداهای تازه‌به‌دوران‌رسیده، اطوارش، دروغ‌های لوس و تملق‌های بی‌جایی که می‌گفت؛ قورت انداختن و خودآرایی‌اش کاملاً بی‌اراده و از روی قوه کوری بود که با محیط و طرز محیط او وفق می‌داد.*» (هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۳۶)

منتقدی درباره حضور طبقه کارمند در آثار هدایت می‌نویسد: «*هدایت هنرمندی بود که تمام عقده‌های گروه کارمند یعنی شبه‌بورژواهای بدبخت را در آثار خود منعکس می‌کرد و اضطراب، آن اضطرابی که کارمندان نسبت به آینده مبهم و تاریک خود داشتند، تم کارهای هدایت را تشکیل می‌دهند.*» (عطایی راد، ۱۳۸۲، ص ۲۱۱)

در داستان *بن‌بست شریف* و محسن برای استخدام در اداره از توصیه افرادی بانفوذ سود می‌برند: «*در غیبت شریف، محسن توسط یکی از اقوام بانفوذ خود وارد اداره مالیه شده بود، برای اینکه هرچه زودتر داخل*

در زندگی اجتماعی بشود و سرانجام بگیرد. به اصرار محسن، شریف هم به توسط اقوام او معرفی و وارد مالیه شد و هر دو مأمور مالیه مازندران شدند». (هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۲)

مجید، فرزند محسن، نیز پس از سال‌ها به آباءه، محل خدمت اداری شریف، دوست قدیمی پدرش، اعزام می‌شود. او هم توصیه‌نامه‌ای دارد:

«یک روز عصر شریف پشت میز اداره مشغول رسیدگی به دوسیه قطوری بود؛ در باز شد و جوانی وارد اطاق گردید که از تهران به عنوان عضو مالیه آباءه مأموریت داشت و کاغذ سفارشنامه خود را به دست شریف داد». (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۴۵)

شریف که رئیس اداره مالیه آباءه است، به تربیت مجید، فرزند دوست دوران جوانی اش، می‌پردازد و ریزه‌کاری‌ها و ظرائف امور اداری و حسابداری را به مجید می‌آموزد. (صادق هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۷) مجید که مورد توجه شریف، رئیس اداره، قرار گرفته، احترام و توجه دیگر کارمندان را برمی‌انگیزد. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۷) یکی از دغدغه‌های محسن به هنگام مأموریت اداری ترس از ابتلای خانواده‌اش به مالاریا و نیز باردار بودن همسرش است:

«برای او جسته‌گریخته درددل می‌کرد که زنش آبستن است و مدتی است که از او کاغذی نرسیده، ولی از ترس مالاریا و تکان راه او را در تهران گذاشته بود». (صادق هدایت سگ ولگرد، ۱۳۸۳، ص ۵۴) محسن به هنگام مأموریت اداری در مازندران در دریا غرق می‌شود. شریف که نگران زن و فرزند اوست، به تهران می‌رود، اما نشانی از آنان نمی‌یابد. (هدایت، سگ ولگرد، ۱۳۸۳، صص ۵۳-۵۴)

در داستان گرداب نیز همایون، کارمند میان‌رتبه‌ای است که به مأموریت اداری سه ساله می‌رود. او در این مدت خانواده‌اش را به دست بهرام، دوست صمیمی اش، می‌سپرد. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۳۰) بهرام نیز کارمند اداره است و کار اداری روح او را پژمرده کرده است. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۳۱) پس از چندی همایون به ارتباط بهرام با همسرش مشکوک می‌شود. از سوی دیگر بهرام به طور ناگهانی خودکشی می‌کند و دارایی اش را به هما، دختر همایون، می‌بخشد. این اقدام بهرام شک همایون را به یقین تبدیل می‌کند، اما او در اوج سرخوردگی از خیانت همسر و دوست صمیمی اش درمی‌یابد که بهرام برای جلوگیری از وسوسه‌اش نسبت به همسر همایون خودکشی کرده است. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۴۲) در این میان هما، دختر همایون، قربانی می‌شود. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۴۳)

هما و بدری، همسر همایون، در غیاب پدر خانواده به انواع آسیب‌های روحی، روانی گرفتار می‌شوند و سرانجام هما که به امید یافتن پدر از مدرسه گریخته است، بر اثر سرماخوردگی می‌میرد. هدایت در این داستان و داستان بن‌بست به آسیب‌های برآمده از شغل کارمندی می‌پردازد که ناگزیرند مدت‌ها به دور از زن و خانواده خود به سر برند و گرفتار پیامدهای ناگوار آن بشوند.

میرزا حسینعلی در داستان مردی که نفسش را کشت ۹ تنها کارمند میان‌رتبه‌ای است که صفات نوعی دیگران کارمندان متوسط داستان‌های هدایت را ندارد. او که از خانواده‌ای قدیمی و اصیل است، رفتار و کردار و سلایقی متفاوت از دیگر معلم‌ها و همکارانش دارد. وی فردی مؤدب، متین، آرام، فرهیخته، بی‌ادعا، با مناعت طبع، مبادی آداب و از هر حیث آراسته است. (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷)

او پس از چندی کار اداری به بخش آموزشی منتقل می‌شود و به معلمی اشتغال می‌یابد. میرزا حسینعلی مانند تمام نجیب‌زادگان داستان‌های هدایت شخصیتی گوشه‌گیر، منزوی، مردم‌گریز و تا حدودی مردم‌ستیز دارد. او همه عمر را به کسب علم سپری کرده و خود را از تمام خوشی‌ها و کیف‌های مردم معمولی دور داشته است (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴)

وی که تمایلاتی عرفانی دارد، سر ارادت به شیخی دروغین می‌سپارد و سرخورده از سلوک عرفانی خود و تباه کردن دوران جوانی بر آن می‌شود تا خود را در خوشی‌ها و کیف‌های مردمی که همواره آنان را حقیر می‌انگاشته،

شریک کند. (صادق هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، صص ۱۴۸-۱۴۹) اقدام او برای التذاذ از لذت‌های حقیر و پوچ توده مردم به خودکشی‌اش می‌انجامد (هدایت، سه قطره خون، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳)

میرزا حسینعلی به دلیل خاستگاه طبقاتی‌اش، شخصیت، رفتار، تفکر و جهان آرمانی‌ای متفاوت از توده مردم و همکاران خود دارد. برای او خوشی‌های کیف‌آور توده مردم سمی مرگبار است. وی که از خاندانی کهن، اصیل و سنتی است، ملول از کار اداری به معلمی و سلوک عرفانی می‌گراید. او در میان همکاران خود، و به عنوان عضوی از طبقه نوظهور کارمند، غریب و بیگانه‌وار است. تنها مرادوت او با شیخ ابوالفضل، مرادی دروغین، است که به سرخوردگی هرچه بیشتر و سرانجام خودکشی‌اش می‌انجامد.

نتیجه‌گیری:

در میان طبقات اجتماعی ۱۰ جامعه داستانی هدایت، طبقه کارمند، طبقه‌ای نوظهور به شمار می‌آید که به دلیل افزایش روزافزون اقتدار اجتماعی، سیاسی‌اش طبقه‌ای رو به رشد به شمار می‌رود. همین امر رشک و انتقاد طبقات سنتی و نیروهای اجتماعی کهن، مانند: زمینداران، اشراف و نجبا را برمی‌انگیزد (حاجی‌آقا؛ دون ژوان کرج). کارمندان در مقام اعضای طبقه‌ای نوظهور و رو به تکامل افرادی پرآوازه و تازه‌به‌دوران رسیده قلمداد می‌شوند (حاجی‌آقا؛ دون ژوان کرج). هم‌چنین تصدی‌مناصب کلان و مهم زمین‌های سوءاستفاده و ارتشا و ابتلا به انواع مفاسد را برای آنان فراهم می‌آورد (حاجی‌آقا؛ بن‌بست). کار اداری موجب فرسایش جسم و روح آنان می‌شود و آنان را دچار افسردگی و دلزدگی می‌کند (گرداب؛ بن‌بست). هم‌چنین مأموریت اداری ناگزیر و دور و دراز موجب افزایش بحران خانوادگی کارمندان و آسیب‌پذیری روحی و جسمی هرچه بیشتر آنان می‌شود (گرداب؛ میهن‌پرست). در آثار هدایت تحرک طبقاتی برآمده از توصیه و سفارش افراد بانفوذ است و نسبتی با شایستگی و کوشش و تلاش ندارد (بن‌بست). در داستان‌های این نویسنده، کارمندان معمولاً دغدغه‌هایی حقیر و جهان‌فکری محدود دارند. تنها کارمندانی که خاستگاه طبقاتی اشرافی دارند، از صفات ناپسند دیگر کارمندان عاری‌اند (بن‌بست؛ مردی که نفسش را کشت).

کارمندان جهان داستان‌های هدایت برخلاف امثال خود در آثار دیگر نویسندگان ایرانی به عنوان افرادی گرفتار فقر اقتصادی توصیف نمی‌شود، بلکه آنان تا حدودی متمایز از توده مردم توصیف می‌شوند که وضع اقتصادی مطلوب‌تری نسبت به دیگران دارند (بن‌بست).

کارمندان عالی‌رتبه آثار هدایت به دلیل تصدی‌مناصب کلان و عالی، زمینه‌های سوءاستفاده و ارتشا و فساد مالی، اداری برای آنان مهیاست (حاجی‌آقا). نیز کار اداری موجب ملال‌زدگی، زندگی بی‌روح و کلیشه‌ای در میان عموم کارمندان جهان داستان‌های او می‌شود (گرداب؛ بن‌بست). مأموریت‌های اداری ناگزیر هم آسیب‌های روحی و روانی متعدّد برای کارمندان و خانواده‌هایشان دارد (گرداب؛ میهن‌پرست).

آنان موضعی محافظه‌کارانه و واپس‌گرا دارند ۱۱ و ناگزیر از سازگاری کورکورانه با محیط کار و اطاعت در برابر اوامر بوروکراتیک اعضای ارشد طبقه خود هستند (دون ژوان کرج؛ میهن‌پرست).

شغل کارمندی زندگی‌ای یکنواخت، مبتذل، تکراری و آرام و بی‌هیجان را برای آنان در پی دارد؛ قوای ذهنی و جسمی آنان بر اثر کار اداری به تدریج به تحلیل می‌رود. هم‌چنین مأموریت دور و دراز و ناگزیر اداری موجب آسیب‌های جسمی و روحی برای آنان و خانواده‌شان می‌شود. آنان از سوی طبقات سنتی، افرادی پُرادا و اطوار، تازه‌به‌دوران رسیده، دروغگو، متملق، لوس، بی‌مزه، خودآرا، قرتی و... توصیف می‌شوند. آنچه قابل توجه است این که در آثار هدایت اشاره‌ای به وضعیت اقتصادی کارمندان دون‌پایه به عنوان یک معضل نمی‌شود. نیز استخدام اداری و تحرک طبقاتی ۱۲ در نظام سلسله‌مراتبی کارمندی صرفاً در گرو رابطه‌سالاری و توصیه‌نامه و سفارش است. از این منظر نفوذ اعضای ارشد برخی طبقات سنتی و بانفوذ قدیمی مانند بازرگانان سنتی در عزل و نصب‌های مناصب کلان دولتی قابل توجه است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شیوع فساد مالی در میان کارمندان عالی‌رتبه دولتی در واقع از همان آغاز پیدایش دیوان‌سالاری دولتی در دوره رضاشاه آغاز شد و در دوره محمدرضا پهلوی به دلیل رشد مالی دولت و افزایش اعتبارات دولتی و برخی عوامل دیگر شدت یافت. «در زمان رضاشاه فساد رسمی چشمگیری وجود داشت... بسیاری از مقام‌های دولتی و سیاستمداران درگیر اختلاس و خرید و فروش مشاغل دولتی بودند. این فساد تا سطوح پایین سلسله‌مراتب اداری و نظامی نیز نفوذ کرده بود. در دوره محمدرضاشاه شرایط متفاوت سیاسی و اقتصادی موجب ظهور سطح و شدت متفاوتی از فساد عمومی شد. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ ش اختلاس و رشوه‌گیری گسترش بیشتری یافت... در ۱۳۴۲-۱۳۳۲ ش افزایش مداوم درآمدهای نفتی، کمک‌های خارجی و رشد دیکتاتوری فساد رسمی را بیشتر گسترش داد و آن را تشدید کرد... درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۳۵۰ ش همراه با اوج‌گیری سلطانیسم، فساد رسمی را به سطوح بی‌سابقه رساند.»
- ر.ک.: محمدعلی همایون کاتوزیان: تضاد دولت و ملت، صص ۲۴۶-۲۴۵.
- ۲- درباره داستان بن‌بست، ر.ک.: غلامحسین یوسفی: دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۳۳۶.
- ۳- دکتر غلامحسین یوسفی درباره شریف، شخصیت اصلی داستان بن‌بست می‌نویسد که او «کارمند اداری است، دل‌شکسته منزوی و خوش‌طینت و دل‌رحم که با خاطره سال‌های خوش زندگی گذشته به سر می‌برد»
- در این که شریف کارمندی شریف و خوش‌باطن است، تردیدی نیست، اما برخلاف عقیده این منتقد شریف گذشته‌ای سراسر تلخ و ناگوار دارد که هدایت از آن با تعبیر «تجربیات تلخ زندگی» یاد می‌کند که موجب زدگی و تنفر او نسبت به مردم شده است. حاصل عمر تباه‌شده شریف «یک رشته عدم موفقیت، دوندگی‌های بیهوده و عشق‌های ناکام، یابوده‌های ناگوار و ناکام، یکی دو رسوایی و کوشش‌های بیهوده» است.
- ر.ک.: صادق هدایت: سگ ولگرد، صص ۴۹، ۴۸، ۴۴، ۴۳؛ غلامحسین یوسفی: دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۳۳۶.
- ۴- هدایت خود نیز شباهت به شریف در داستان بن‌بست و میرزا حسینعلی در داستان مردی که نفسش را کشت دارد. او نیز مانند دو شخصیت شریف و فروتن داستان‌هایش از پایگاه طبقاتی برتر خود به پایگاهی فروتر (طبقه کارمند) تنزل پیدا کرد. بنابراین شریف و میرزا حسینعلی به گونه‌ای روایت زندگی کارمندی و تنزل طبقاتی هدایتاند.
- ر.ک.: موسی‌الرضا طایفی اردبیلی: صادق هدایت در آینه آثارش، ص ۲۰.
- ۵- درباره داستان میهن‌پرست، ر.ک.: غلامحسین یوسفی: دیداری با اهل قلم، صص ۳۴۵؛ ونسان مونتینی: صادق هدایت، صص ۱۹۹، ۱۷۴؛ حسن میرعابدینی: صد سال داستان‌نویسی ایران، ص ۲۱۳.
- ۶- حکیم‌باشی پور می‌تواند نماینده طبقه فضیلتی درون‌تهی پرهیاهویی باشد که اطراف رضاشاه را گرفته‌اند و تبلیغات‌چی او به شمار می‌آیند. نظیر متملقان و فضیلتی دربار حسینی کچل، پادشاه سرزمین ماه‌تابون، در داستان آب زندگی. چنانکه منتقدی اشاره کرده حکیم‌باشی پور می‌تواند تعریضی به علی‌اصغر حکمت باشد. درباره روابط تیره حکمت و هدایت و نیز محمدعلی فروغی می‌توان به آثار زیر رجوع کرد:
- محمود کتیرایی: فراماسونری در ایران، صص ۱۳۸؛ محمدمنصور هاشمی: نقد و تحلیل گزیده داستان‌های هدایت، ص ۵۱.
- ۷- داریوش آشوری می‌نویسد: «در دوره رضاشاه بخش بزرگی از روشنفکران در بدنه بوروکراسی جذب شدند و نقش سیاسی را کنار گذاشتند و نقش اجرایی در سازمان‌نگاری ملی را پذیرفتند و کارهای فرهنگی درخشانی کردند.» حال آنکه هدایت با طنزی گزنده نه تنها آنان را منشأ خدمات فرهنگی نمی‌داند، بلکه تراوش‌های فرهنگی، ذوقی و علمی آنان را بیدار، کم‌ارزش و فسیل‌شده قلمداد می‌کند. رویکرد او به فرهنگستان یکی از جلوه‌های این نگاه ستیزنده است. ر.ک. داریوش آشوری: «روشنفکری دست دوم»، شوکران ۸۴-۱۳۸۳، ص ۱۴.
- ۸- طبقه حاکم در روزگار هدایت طبقه‌ای نوظهور اما در حال گسترش است. از آنجا که این طبقه برای نخستین بار شکل جدیدی از حکومت را در قالب دولت مطلقه بنیان می‌نهد، نیاز به مشروع‌سازی خود و افزایش اقتدار سیاسی خود دارد، از این رو از همه ابزارهای لازم بهره می‌برد. یکی از این ابزارها استفاده از فرهنگ و ادبیات و متولیان آن است. از این رو جمعی از فضلا و ادیبان گردگرد حکومت فراهم می‌آیند. عملکرد حکومت رضاشاه در جذب برخی روشنفکران و مبارزان نیز اقدامی در راستای مشروع‌سازی قدرت سیاسی خود است. آنتونیو گرامشی عقیده دارد که در هر گروه اجتماعی روشنفکرانی وجود دارند، اما طبقات عمده اجتماعی و بالاخص طبقه حاکم دارای گروه روشنفکران خاص خودند، در عین حال هر گروه اجتماعی و طبقه بالنده‌ای در پی جذب روشنفکران سنتی به سوی علایق خویش است. وی معتقد است روشنفکران جامعه سرمایه‌داری حافظ هژمونی یا استیلائی ایدئولوژیک طبقه سرمایه‌دار در درون جامعه مدنی و سلطه سیاسی آن طبقه در درون دولت هستند. در واقع روشنفکران جامعه سرمایه‌داری کارگران فکری کل طبقه حاکم‌اند و برخی از کارویژه‌های اصلی طبقه حاکم را انجام می‌دهند. در داستان آب زندگی پادشاه بی‌سواد و نادان اما جبار و خشونت‌گرا برای اجرای نیات خود و توجیه حکومتش از فضلا و متملقان درباری سود می‌جوید، هم‌چنانکه در داستان میهن‌پرست سیدنصرالله و حکیم‌باشی پور چنین عملکردی دارند. ر.ک.: محمدسالار کسرائی: چالش سنت و مدرنیته در ایران، صص ۱۵۷.
- ۹- درباره داستان مردی که نفسش را کشت، ر.ک.: محمدمنصور هاشمی: نقد و تحلیل گزیده داستان‌های هدایت، صص ۹۱-۹۰.

۱۰- درباره آگاهی بیشتر در خصوص طبقات اجتماعی، ر.ک.:

گی‌روشه: *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ ش، صص ۱-۹۸؛ جورج ریترز: *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۴ ش، صص ۱۵۹-۱۲۳؛ آنتونی گیدنز: *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش، صص ۲۵۸-۲۴۱؛ محمدجواد زاهدی: *توسعه و نابرابری*، صص ۲۴۰-۲۳۷؛ پیتر کیوستو: *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش، صص ۶۲-۵۹؛ ای.ک. هانت: *تکامل نهاد و ایدئولوژی‌های اقتصادی*، ترجمه سهراب بهداد، تهران: آگه، ۱۳۸۱، صص ۲۱۹، ۱۸۵، ۶۹؛ کارل پوپر: *جامعه‌باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰ ش، صص ۹۰۷-۸۹۸؛ بابک احمدی: *مارکس و سیاست مدرن*، صص ۴۳۵، ۴۱۹-۴۱۸، ۴۱۲، ۴۱۱-۴۱۰؛ سعید خدابنده‌لو: *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، مشهد: جهاددانشگاهی، ۱۳۷۲ ش؛ ملوین تامین: *جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا، ۱۳۸۵ ش، صص ۳۱-۳۵، ۲۱

۱۱- متفکران مارکسیست طبقه کارمند را که خاستگاه بورژوازی دارد، معمولاً در برابر طبقه کارگر قرار می‌دهند و معتقدند کارگر در روند مبارزات خود باید بر این طبقه فائق آید تا بتواند به خواسته‌های صنفی خود برسد. مارکس معتقد است که طبقه بورژوازی، همواره نقشی ذاتاً انقلابی را در جریان تاریخ بازی کرده، بنابراین آگاهی طبقاتی‌اش زودتر از موعد بیدار شده و به همین دلیل طبقه کارگر در روند نبرد طبقاتی خود با این طبقه نیز رویاروی خواهد بود. مارکس خرده بورژوازی شهری را از نظر سیاسی مهم‌ترین طبقه‌ای می‌دانست که بیرون از طبقه کارگر دشوارترین مسائل را برای پرولتاریا در پی می‌آورد. ر.ک: بابک احمدی: *مارکس و سیاست مدرن*، صص ۵۹۶-۵۹۱. ویژگی‌هایی که برای اعضای طبقه کارمند ذکر شده بدین شرح است: وجود مقررات حقوقی برای امور، دستگاه اداری حقوق‌بگیر، وظیفه معین هر یک از کارکنان، اهمیت قدرت و مقام به جای فرد، نگهداری سازمان‌یافته اسناد و مدارک، عدم مالکیت وسایل تولیدی، مرئوس بودن، عدم کنترل بر تصمیمات اقتصادی مؤثر در زندگی خود، بیگانگی با جریان تولید و ...

برخی معتقدند طبقه کارمند طبقه نوظهوری است که هر لحظه اقتدار سیاسی‌اش افزایش می‌یابد، چنانکه آن را می‌توان با دولت و طبقه حاکم معادل دانست. میلون جیلاس، نظریه‌پرداز یوگسلاو، معتقد است در کشورهای کمونیست طبقه جدیدی به قدرت رسیده که همان بوروکراسی است. ر.ک: داریوش آشوری: *دانشنامه سیاسی*، صص ۶۹.

۱۲- تحرک طبقاتی (*Classical Mobility*) منظور از تحرک طبقاتی تغییر و دگرگونی پایگاه اجتماعی افراد است. این گونه تغییر وضعیت و پایگاه اجتماعی خاص جوامعی با طبقات باز است. زیرا فقط در این گونه جوامع امکان تحرک طبقاتی وجود دارد؛ این که فردی بتواند از پایگاه اجتماعی پیشین خود که می‌تواند موروثی یا خانوادگی باشد، به طبقه اجتماعی دیگر وارد شود. اگرچه گاهی از این اصطلاح «بهبود وضعیت» استنباط می‌شود، این واژه برای سه جهت ممکن حرکتی به شرح زیر کاربرد دارد: ۱- *تحرک طبقاتی صعودی* (از پایین به بالا) (*Vertical Mobility*) در جوامع کاملاً باز همه افراد برای رسیدن به موقعیتی که استحقاقش را دارند، ظاهراً از فرصت‌های برابر برخوردارند. تنها عوامل محدودکننده صلاحیت و ترجیحی است که شخص برای فلان موقعیت خاص دارد. تحرک اجتماعی عواملی چون اقتصاد و تحصیلات مؤثرند. در این نوع تحرک فرد از پایگاه اجتماعی فرودست به پایگاه اجتماعی فرادست انتقال می‌یابد.

۲- *تحرک طبقاتی نزولی* (از بالا به پایین): در این گونه تحرک، فرد در روند حرکت طبقاتی از طبقه‌ای فرادست به طبقه‌ای فرودست تنزل می‌یابد.

۳- *تحرک طبقاتی افقی* (خطی - دو موقعیت هم‌تراز) (*Horizontal Mobility*): در این گونه تحرک فردی از طبقه اجتماعی به خود به طبقه‌ای هم سطح انتقال می‌یابد. برای تفصیل ر.ک: جوزف. روسک و دیگران: *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی*، صص ۱۰۵. ملوین، تامین: *جامعه‌شناسی قشر بندی و نابرابری‌های اجتماعی*، صص ۱۵۶-۱۴۷).

فهرست منابع:

- ۱- آشوری، داریوش (۱۳۸۳) *دانشنامه سیاسی*، چاپ دهم، تهران: مروارید
- ۲- ----- «*روش‌فکری دست دوم*»، شوکران، س ۴، ش ۱۹ و ۱۸، اسفند ۱۳۸۳ - خرداد ۱۳۸۴
- ۳- احمدی، بابک (۱۳۷۹) *مارکس و سیاست مدرن*، تهران: نشر مرکز
- ۴- تبدی، آندره (۱۳۵۸) *نابرابری و دگرگونی اجتماعی*، ترجمه زیبا میرحسینی و سیروس صبوری، تهران: پژوهشکده علوم ارتباطات و توسعه ایران.
- ۵- پوپر، کارل (۱۳۸۰) *جامعه‌باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی
- ۶- تامین، ملوین (۱۳۸۵) *جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ چهارم، تهران: نشر توتیا

- ۷- خدابنده‌لو، سعید (۱۳۷۲) *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، مشهد: جهاددانشگاهی
- ۸- روسک، جوزف و وارن، رولند (۱۳۵۰) *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی*، ترجمه بهروز نبوی و احمد کریمی، تهران: نشر میهن
- ۹- روشه، گی (۱۳۸۳): *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی
- ۱۰- ریترز، جورج (۱۳۸۴) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۹ تهران: علمی
- ۱۱- زاهدی‌مازندرانی، محمدجواد (۱۳۸۲) *توسعه و نابرابری*، تهران: انتشارات مازیار
- ۱۲- صبوری، منوچهر (۱۳۸۰): *بوروکراسی مدرن در ایران*، جامعه‌شناسی سازمان‌ها، تهران: سخن
- ۱۳- طایفی‌اردبیلی، موسی‌الرضا (۱۳۷۲) *صادق هدایت در آئینه آثارش*، تهران: ایمان
- ۱۴- عطای‌راد، حسن (۱۳۸۲) *مرد اثیری*، تحلیل زندگی و مرگ و اندیشه‌های صادق هدایت، تهران: نشر روزگار
- ۱۵- قربانی، محمدرضا (۱۳۷۲) *نقد و تفسیر آثار صادق هدایت*، چاپ دوم، تهران: ژرف
- ۱۶- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۴) *تضاد دولت و ملت*، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، نشر نی
- ۱۷- کنیری، محمود (۱۳۴۷) *فراماسونری در ایران*، تهران: اقبال
- ۱۸- کیویستو، پیترو (۱۳۸۴) *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی
- ۱۹- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴): *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی
- ۲۰- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). *صد سال داستان‌نویسی ایران*، ۴ جلد، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه
- ۲۱- هانت، ای.ک (۱۳۸۱) *تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی*، ترجمه سهراب بهداد، تهران: آگه
- ۲۲- هاشمی، محمدمنصور (۱۳۸۱): *نقد و تحلیل برگزیده داستان‌های کوتاه هدایت*، تهران: روزگار
- ۲۳- هدایت، صادق (۱۳۳۹). *حاجی آقا*، چاپ پنجم، تهران: بی‌نا
- ۲۴- _____ (۱۳۸۳) *زنده به گور*، تهران: جامه‌دران
- ۲۵- _____ (۱۳۸۳) *سگ ولگرد*، تهران: جامه‌دران
- ۲۶- _____ (۱۳۸۳) *سه قطره خون*، تهران: جامه‌دران
- ۲۷- گوشه، سیده‌مریم‌سادات (۱۳۸۳): *تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران*، تهران: روزنگار.
- ۲۸- مونتگی، ونسان (۱۳۸۲). *صادق هدایت*، ترجمه حسن قائمیان، تهران: اسطوره
- ۲۹- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۲) *دیداری با اهل قلم*، ۲ جلد، چ چهارم، تهران: علمی